

ککلیکته و اداره فرمانفرمائی هندوستان شد نشر ورقه ذیل
بود از طرف ساباج - خانم هندی - که باژلاتین چندین هزار
نسخه طبع شده و در شهر ککلیکته انتشار یافت

« از شما ای مردان باعاطفه و حمیت استعجائه
میکنم . بشمای جوانانیکه روحتان از دیدن منظره
های فجیع ظلم و جنایت متأثر شده و قلبتان از
بیگناهی و بدبختی افراد ضعیف بشر مجروح میشود
پناه میبرم

من يك زن بدبخت و ضعیفی که روز کار
فجیع ترین جنایاتش را نسبت بمن مرتکب شده و قلب
مرا هر روز بایک نیشتر جدیدی خون الود کرده
بیش نیستیم »

« من در نتیجه جنایات طبیعت و صدمات روزگار چند
روزی ارلکناهور بککلیکته آمدم که شاید کمی آلام روحی
خودم را در این شهر شما تخفیف دهم ولی در اینجا هم
گرفتار سر نیزه پلیس ککلیکته شده و به جرم قتل
دستگیر گردیدم

« من امروز بطرف قتلگاه میروم . شاید تا چند روز
دیگر اعدام شوم در صورتیکه من بیگناهم و هر عاقلی می

فهمد که بدبختی و صدمات روحی مجال ارتکاب چنین جنایتی را بمن نمی داده است

« بنام انسانیت ، بنام شرافت و عاطفه ، بنام مردانگی و فتوت بحال من رحم کنید و هر کدام شما هر قدر می توانید برای نجات یکن بدبخت قدم بردارید »

مقهور پنجه جنایتکار طبیعت ساج

نشر این ورقه در شهر کاکته بقدری اثر کرد که آنوقت نظیر آن دیده نشده بود

مردم همه متأثر و غمگین شده و از بیگناهی خانم بدبخت هندی تاسف میخوردند ولی اداره پلیس مات و مبهوت بود که چگونه این ورقه ژلاتینی از طرف خانم مزبور نوشته شده و بچه وسیله در شهر منتشر گردیده است

فوراً از طرف نظمیہ کلکته تلگرافاً به لکناهور و بمبایورینی که با خانم هندی همراه بودند اطلاع داده شد که خانم را تفتیش کرده و هر چه نوشتهجات نزد او است ضبط نمایند. بعلاوه تحقیقات لازم بکنند که بچه وسیله این اعلامیه را

نوشته و بدست چه اشخاص در شهر کلکته منتشر نموده است
ولی هر چه تفتیش کردند نه کاغذی نزد ساج پیدا نمودند
و نه ارتباط خانم را با اشخاص خارجی توانستند کشف کنند
و از این جهت محقق شد که يك کمیته انقلابی مخفی
در کلکته

روز بعد روز نامه پست کلکته خبر ذیل را منتشر
کرد که در اثر آن باز حیرت عمومی در شهرهای هندوستان
تولید شد .

« محقق شده است که از چندی قبل يك کمیته انقلابی
که مرادش کاملاً هنوز معلوم نیست تشکیل گردیده و همان
کمیته محرك ساج برای قتل آن سرتیگر جوان در آنگاه
بوده است »

مجدداً از طرف فرمانفرمای هند دستور آید صادر شد
که اداره پلیس با کمال شدت قضیه را تعقیب نموده و این کمیته
را کشف کنند و مستر (شارلوا) دوازده روز برای کشف
این کمیته مهلت خواست و اولین اقدامی که نمود این بود
که دستور داد با کمال سختی مراقبت ساج را نموده و او را

بوسائل مختلفه استنطاق کنند و بالنتیجه محبس ساباج در
لکناوه ورعوض شده و تضییقات نسبت به او نیز زیاد تر گردید
بالاخره پس از هشت روز تفتیشات پلیس کلکته معلوم
شد که ناشر این اعلامیه خانم هندی نبوده بلکه
دو نفر هندی بنگاله ای بودند که با برادر (فیزیوماتای)
مقتول هم دست شده و برای تهییج مردم این اعلامیه را
بنام ساباج در کلکته نشر داده اند

خانم هندی در لکناهور

مستنطق پلیس کلکته که ساباج را استنطاق نموده
راجع باو میگوید :

« من اولین مرتبه که چشم به چشم این زن افتاد فوراً
تکان خوردم و يك حالت هیجانی در من تولید شد. وقتی
که شروع به تکلم نمود و با آن بیانات فصیحش سخن گفت
تعجب من بیشتر شد و احساس کردم که در مقابل يك
زن بی ناموس نه نشسته ام بلکه در مقابل يك زن
دانشمند و يك ناطق زیر دست قرار گرفته ام.

نگاه‌های این زن بقدری مهیج است که کمتر روحی میتواند در مقابل آن استقامت کند و چهره اش با اندازه‌ای حزن انگیز است که کمتر قلبی مخصوصاً در موقع استنطاقش میتواند از دیدن او مجروح نشود و از همین جهت من خشن‌ترین مأمورین را مأمور حبس او در اداره پلیس نمودم «

سابقاً گفتیم که یکی از راجه زاده‌های معروف و متمول هندوستان در موقعی که ساج در قطار آهن از لکناهور بطرف کلکته میرفته خواسته بود با او ازدواج کند ولی ساج حاضر نشده بود .

این جوان پسر « کواری ورتو » راجه متمول هندوستان بود و از همان روزی که ساج را در قطار دید چشمش در دنبال او بود و وقتی شنید که او را بعنوان قتل دستگیر کردند بلافاصله با اینکه قصد مسافرت با اروپا داشت از شهر مدرس بکلکته برگشته و هر روز بهر وسیله بود از حالات ساج اطلاع بدست می‌آورد و غالباً در تنهایی به حال او گریه میکرد

روزی که ساج را از کلکته به لکناهور بردند او نمی‌توانست تاب بیاورد و همانروز با قطار آهن بطرف

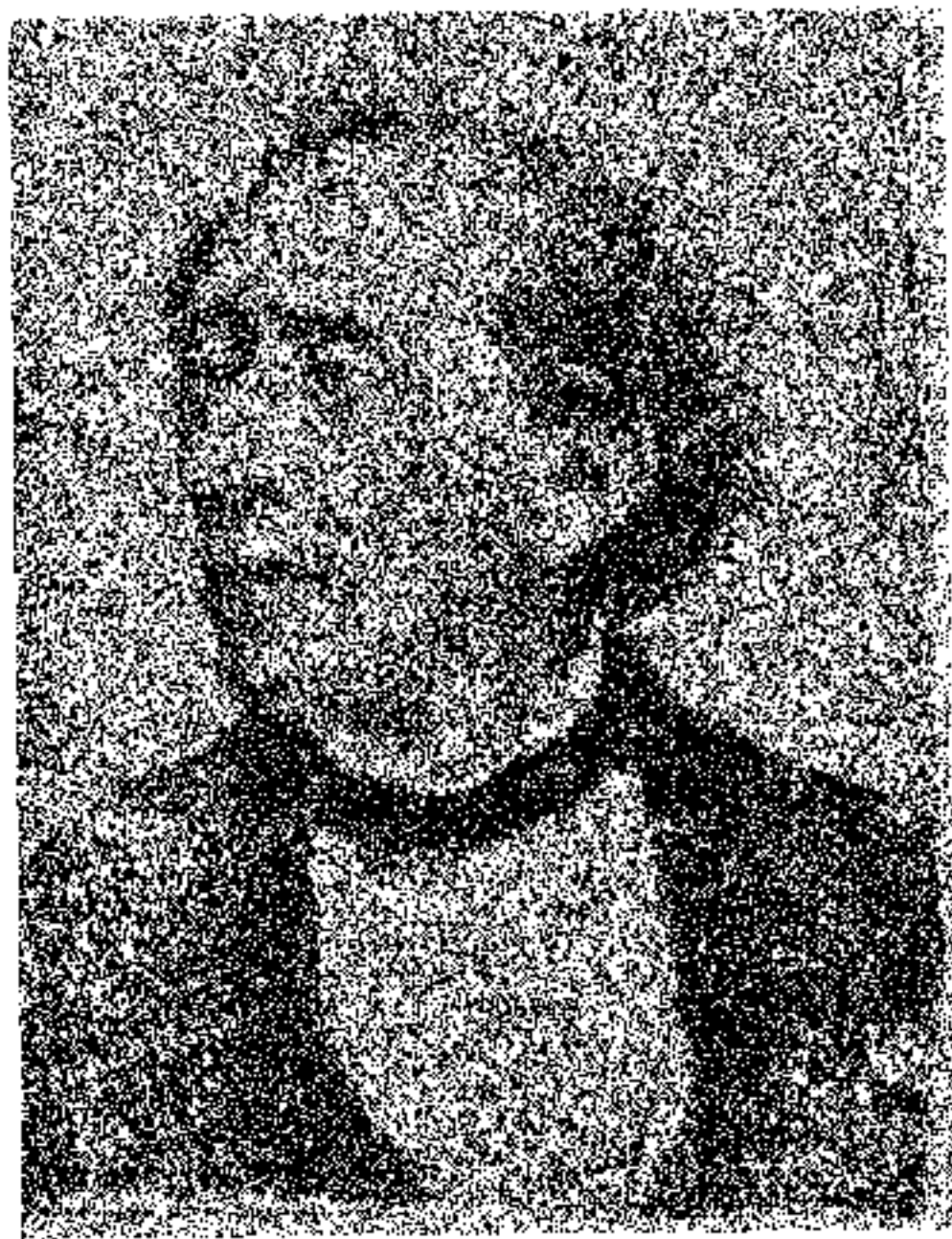
لکناهور حرکت کرد . در لکناهور چندین تلگراف از پسرش در یافت نمود که او را احضار بدهلی نموده بود ولی تمام تلگرافات را یکی بعد از دیگری پس از خواندن پاره کرد و دور انداخت

در لکناهور محکمه برای محاکمه خانم هندی تشکیل شد . این محکمه عبارت بود از يك رئیس که دکتر « کاستلی » یکی از قضات معروف هندوستان بود و چهار نفر عضو دیگر . تقریباً تمام اهالی شهر لکناهور منتظر نتیجه این محاکمه بودند

در همان اوقاتی که ساج را به لکناهور وارد کرده بودند چندین تلگراف بحاکم شهر لکناهور از طرف فرمانفرمای هند مخابره شد که با کمال دقت در محاکمه قاتله پسران مستر « فروای » و پسر بهادر در ملک خانب که از دوستان دولت انگلیس هستند جدیت نموده و علت و محرک این قتل هارا کشف کنند و تلگراف های دیگری نیز از دربار لندن باین دو پدر مخابره شده بود که آنها را در این فاجعه مؤلمه تسلیمت گفته بودند .

در این موقع تقریباً صدی نود از اهالی لکناهور با مقدماتی

که از ساج شنیده و بیانات او را که در جرأید خوانده بودند طرفدار او بودند و او را بیگناه می شمردند ولی مدعی العموم عقیده داشت که حتماً این خانم قاتل آن سه نفر جوان است زیرا می گفت تمام تحقیقات لازم بعمل آمده و دلالت بر جانی بودن او میکند و چند نفری هم که ادعا میکردند آن خانم فاحشه را در خانه ای که محل جنابت بوده دیده اند اضرار شده . تصدیق کردند که این همان زن است .



(مستر لالوانی مدعی العموم لکناهور)

مدعی العموم دعوی خود را بمحکمه تقدیم نمود و محکمه

برای دفاع از خانم دکتر « ماهاشی » را که یکی از وکلای مدافع معروف هند بود انتخاب کرد و مستر فروای و بهادر ملک خان پدر آن سه جوان مقتول نیز هر کدام یکی از بزرگترین وکلای مدافع را برای طرح دعوا در محکمه معین نمودند.

دکتر « ماهاشی » وکیل مدافع ساباج میگوید:

« روزی که من برای مدافعه این زن حاضر شدم بلافاصله در اداره پلیس نزد اورفتم که مذاکرات لازم را با او بکنم دیدم در محبس روی فرش کهنه ای که معمولاً در محبسهای جنایتکاران میاندازند دراز کشیده و دست راستش را زیر صورتش کنار ده و مشغول نوحه سرائی و زمزمه آهسته است : وقتی با او گفتم که من برای مدافعه شما از طرف محکمه معین شده ام دیدم نگاهی که قلب مرا متشنج کرد بمن نموده و با صدای گرفته و آهسته گفت :

آیا شما را محکمه مجبور کرده است که از من دفاع نمائید یا حس انسانیت و شفقت و بیگناهی من شما را وادار بقبول این کار نموده است ؟

باو گفتم : خانم البته محکمه بمن دستور داده ولی بیشتر بیگناهی شما و عاطفه من است که مرا با جدیت کامل مجبور بدفاع

از شما میکنند .

در اینموقع خانم آهی از دل کشید و دو قطره اشک که مثل دو دانه مروارید میدرخشید در کنار چشمانش پیدا شده و گفت :

در این صورت از شما خواهش میکنم که این عاطفه و شفقت خودتانرا نسبت بدختر بدبخت من که فعلا در کلمکته است ابراز دارید و برای دفاع از من چندان سعی و کوشش نمائید زیرا اگرچه من بیگناهم و بی جهت مرا متهم بقتل نموده اند ولی بهترین آرزویم این است که محکوم باعدام شوم که هم از شر این زندگی ننگ آلود راحت شده و هم بدنیای ثابت شود که تمام این قضاة که ادعاء اجراء عدالت میکنند جانی هستند و قوانین آنها در عوض اجراء عدالت در دنیا اجراء جنایت مینمایند

سپس بخانم گفتم : من تعهد میکنم که شما را در محکمه تبرئه نموده و از اعدام خلاص کنم . جواب داد من از این عمل شما ممنون نمیشوم و اگر شما رضایت مرا میخواهید بگذارید من اعدام شوم و کاری را که خودم میخواستم بدست خود انجام دهم بوسیله قضاة این محکمه انجام داده شود

وقتی من علت این تمایل او را بمرک پرسیدم در جواب
من فکری کرد و سری تکان داد و گفت :

« عاقبت فحشاء برای زن همین است و هیچ چیز جز
مرک اثر نیک فاحشگی را برطرف نمیکند. من اگر بدست
این محکمه محکوم باعدام نشوم بدست طبیعت و روزگار و
محیط اعدام خواهم شد. عاقبت فحشاء یا مرک یا ابتلاء باامراض
کوناگون و یا مخاطرات دیگری است که همه میدانند و من که
دارای روح حساس و عضو یک فامیل محترم هستم در اثر تالم
روحی که از این نیک میبرم هر دقیقه مرک را آرزو مینمایم.
اگر چه تمام اینها اوهام است و زنجیر هائی است که فلاسفه
اجتماع ظاهراً بنام تمدن و باطناً برای تسکین عاطفه شهوت
پرستی خود بدست و پای بشر بسته اند ولی تا وقتی انسان در
اجتماع میخواهد زندگی کند مجبور است تابع تمام قوانین
اجتماع و احساسات مردم باشد ولو آنکه آنها همه اوهام
و خرافات باشند پس چه بهتر که من زود تر بدست این
مجریان عدالت (!) که خود را قاضی مینامند بقتل برسم
در اینموقع حالت ساج بقدری مضطرب و سیمای او باندازه ای
حزن انگیز شد که بی اختیار اشک در چشمان من از اثر

دیدن قیافه او جمع شد و گفتم : من تعهد میکنم تا آخر عمر شخصاً مخارج زندگانی شما را بدهم که در گوشه عزت بر راحتی زندگی کنید و از مردم و اجتماع دور باشید و وقتی دیدم باز در قبول نکردن تقاضای من اصرار دارد پافشاری نمودم و پس از مذاکرات زیاد بالاخره او را قانع نمودم که از این خیالات منصرف شود و عاقبت راضی شد که برای عصر آروز من او را در محبس ملاقات نموده و باتفاق يك ديگر به تهیه لوايح دفاعیه بپردازیم .



دکتر ماهاشی وکیل مدافع ساباج

این اظهارات دکتر « ماهاشی » در خصوص ساباج است .
ساباج پس از آنکه این گفتگورا با دکتر مزبور نمود
مصمم شد که برای دفاع از خود حاضر شود ولی اخباری
که باو میرسید تماماً موحش بود و همه دلالت میکردند بر اینکه
محکمه حکم اعدام او را صادر خواهد کرد و مخصوصاً پدر آن
سه نفر جوان مقتول بانفوذ زیادی که داشتند و با تحقیقاتی
که مدعی العموم نموده و همه دلالت میکرد بر اینکه ساباج
قاتل آنها است خیلی پافشاری برای مجازات او مینمودند

عاشق ساباج

جوانی که سابقاً گفتیم به ساباج علاقه پیدا کرده بود
نامش « هیوس » بود و وقتیکه در اثر حرارت دادن ساباج از
کلاکته بلکناهور آمده بود همه روزه و همه ساعت مراقب
احوال او و تمام کارش در بلکناهور این بود که اخباری راجع
باین خانم که در نظر او یک فرشته زیبا و مقدس جلوه میکرد
بدست آورد . آنروزی که شهرت پیدا کرد که مدعی العموم
این خانم را قاتل آن سه جوان تشخیص داده و دلائل خود را
برای محکوم کردن او تکمیل نموده است و مردم همه با تعجب
و تالم این خبر را برای یکدیگر نقل میکردند هیوس فوق العاده

مضطرب گردید و همانروز مکتوب ذیل را نوشت که برای
ساباج در محبس بفرستد :

عزیزم ساباج :

میدانم که تو در این ساعت در گوشه محبس وحشت
انگیز قرار گرفته و با چشم گریان و قلب مجروح بدنیا و
محیط جامعه بشریت لعنت میکنی . ولی آیا هیچ میدانی که
يك قلبی که شاید از قلب تو دردناکتر باشد بدنبال تو است
و دائماً برای تو در لرزه واضطراب است . من دردنبال تو
از مدرس بکلکته و از کلکته به لکناهور آمده ام و فعلاً
در این شهر تنها چیزی که مرا نگاهداشته و تمام ذرات قلب
و مغز مرا احاطه کرده آرزوی دیدار تو است . من فقط
ترا یکمرتبه در قطار راه آهن و یکمرتبه هم در شهر کلکته
دیدم و هر دفعه چشمان سیاه و نگاههای مقنطیسی تو
چنان قلب مرا متشنج کرد که تا این ساعت آرام
نگرفته است .

عزیزم ساباج :

من ترا دوست میدارم بلکه از دوستی گذشته دیوانه
تو هستم ، همیشه قیافه حزن انگیز و چشمان دلربای تو در

مقابل چشم مجسم است و روح دائماً با تو حرف
میزند ، هر دقیقه‌ای که حالت رقت انگیز تو را در محبس به
نظر میاورم احساس میکنم که بیشتر تیزی بقلبم فرو میرود
و فوراً اشک در چشمانم پیدا میشود ، من یقین دارم که حالت
روحی کنونی و سوابق زندگانی بدبخت تو هرگز اجازه
نمیدهد این اظهارات مرا باور کنی . و مسلماً مراجوانی
نظیر آن جوان شهوت پرست که اولین دفعه ناموس تو را
بوسیله کامات فریبنده قربانی راه شهوتش نمود تصور خواهی
کرد ولی بتو میگویم که اگر چنین تصویری بکنی نسبت بیکی
از افراد بشریت خیانت کرده‌ای

روح من ساجد :

بطور خلاصه می گویم که من ترا دوست میدارم
خواه در محبس وحشتناک یا در بوستان فرح آمیز باشی ،
خواه با عیش و کامیابی یا با گریه و اندوه دست در آغوش
باشی ، خواه باور کنی و خواه باور نکنی . من روح پاک
و مقدس ترا می پرستم و برای انتقام از اشخاصی که ترا
متهم بقتل نموده اند تا آخرین رمق حیاتم را با کمال افتخار
فدا خواهم کرد . فدائی روح پاک تو همیس

پس از نوشتن این مکتوب یکی از بزرگترین مشکلات هیمس رساندن آن بدست ساباج بود و مسلماً این عمل خطر بزرگی برای او و برای هر کس که در این عمل شرکت کند داشت زیرا پلیس های مخفی و علنی با نهایت جدیت در صدد کشف محرکین قتل سه نفر جوان اشراف زاده هندی بودند و روزی نبود که از طرف نایب السلطنه هندوستان دستورهای تلنگرافی برای تسریع در کشف اینقضیه به پلیس لکناهور نرسد و با این ترتیب اگر مکتوب هیمس کشف میشد مشکلات بزرگی برای او تولید میکرد

از همه مشکلات اینک هیمس بیچاره جرأت نمیکرد مطلبش را نکسی اظهار کرده و از او برای رساندن مکتوب بدست ساباج کمک بخواهد زیرا عده پلیسهای مخفی در شهر لکناهور بحد فوق العاده زیادی رسیده بود و بکنوع و اهمه و هرآسی در مردم شهر تولید شده بود که همه بهم سوء ظن داشتند و هر کس خیال میکرد رفیقش با پلیسهای مخفی و با اداره پلیس ارتباط دارد

آخرین فکری که بنظر هیمس رسید این بود که مستقیماً با یکی از مأمورین محبس ساباج رابطه پیدا کرده و با تطمیع

او و دادن مبلغی هنگفت پول یا بمواعید دیگر او را وادار
کند که مکتوب او را به ساج برساند و خوشبختانه این
فکر او هم خیلی خوب بموقع اجراء گذاشته شده و بواسطه
بایکی از محبوسین محبس پلیس موسوم به « هایدما » ارتباط
پیدا کرده و قرار شد که در مقابل نود روپیه برای هر مکتوبی
که میفرستد تمام مکتوب های او را به ساج برساند
مکتوب مزبور توسط همان مأمور به ساج رسید و
ساج ابداً جوابی بان نداد هیمس همه روزه در اطراف
اداره محبس پلیس قدم میزد و هر ساعت انتظار داشت که
مأمور مزبور رسیده و جواب شفاهی که خانم بمکتوب او
داده است بشنود زیرا بواسطه ممنوع بودن خانم از تحریر
در محبس هیمس از دریافت جواب کتبی مایوس بود
دو روز گذشت و جوابی نشنید. برای دفعه دوم مکتوب
ذیل را نوشته و توسط همان مأمور برای ساج فرستاد .

روح من . جان من ؛

اولین مکتوب مرا بلا جواب گذاردی بیش از این هم
نار تو انتظار نداشتم زیرا طبیعت بقدری بدبختی نصیب تو
کرده که حق داری بتمام مظاهر آن که از جمله آنها یکی من

هستم با نظر خشم نگاه کنی .

زندگانی تو همیشه با الفاظ فریبنده و کلمات عاشقانه که اشخاص نسبت بتو اظهار میکردند آمیخته بود و بنا بر این حق داری کلمات مرا هم از همان قبیل فرض کرده و مرا نیز مانند دیگران يك شخص شهوت پرست که فقط زیبایی تو شهوت او را برانگیخته باشد بشماری ولی یقین بدان که من از آنها نیستم . من عاشق روح تو هستم و آرزو دارم که در این ساعت خطرناک جان خود را در راه آزادی تو قربانی نمایم

(هیمس)

باین مکتوب هم خانم جوابی نداد .

هیمس مکتوب ذیل را برای سوهین دفعه فرستاد :

ساباج عزیزم

اگر من مثل آن جوان شهوت پرست جنایتکار فقط برای خواهوش کردن آتش هوا و هوس خودم بتو علاقه داشتم در این موقع خطرناک که تو متهم به قتل سه نفر محترم زاده هندوستان شده و در قعر محبس تاریک باناله و اندوه دست در گریبانی بتو اظهار عشق نمی کردم تو در ضمن بیانات که به مستنطق پلیس کلکنه اظهار کرده ای گفته ای که عشق دروغ

است ولی اجازه میخوام بگویم که اشتباه کرده ای عشق
غیر از شهوت است .

شهوت و عشق هر دو لذت هستند ولی لذت شهوت

موقتی است و لذت عشق دائمی عشق در عین حالیکه عاشق
را میسوزاند و قلبش را مجروح میکند باز لذت دارد ولی
شهوت بمحض تصادم با آلام و مشقات لذتش محو می شود
دوستی شهوت پرستان نسبت به محبوبه های خود تابع اصول و
قواعد معینی است که مهمترین قسمت آنها خوشگلی و ظرافت
صورت و اندام است ولی عشق اصول و قوانین معینی نمی
شناسد و عاشق که روحش سرشته با عشق پاک باشد بخوشگلی
و بدگلی معشوقه نگاه نکرده و منطق و دلیل برای محبت
عاشقانه خود نمی فهمد .

بهترین دلیل محبت من است نسبت بتو من اگر تو را برای
شهوت رانی دوست میداشتم ممکن نبود در این موقع خطرناک
مکتوب برای تو بفرستم . من میدانم تو بیگناهی و بدون جهت
تو را در قعر آن دخمه تاریک که جایگاه جنایتکاران است
جا داده اند و از این جهت حاضرم و افتخار میکنم
که بهر قیمتی بشود برای نجات تو بکوشم و اگر تو را بسفر

مرگ میفرستند من هم با تو در این سفر همراهی نمایم
بانتظار جواب . هیمس .

این مکتوب هیمس هم بلا جواب ماند . هیمس
بد بخت بدرجه ای از این قضیه حزن انگیز بود که دقیقه ای
نمی‌توانست آرام بگیرد . گاهی بمنزل آمده و تنها در
اطاق خود نشسته و عکس ساباج را که از روز نامه
یست کلکته بر داشته و آنرا بطرز ظریفی قاب گرفته
بودند در مقابل چشم گذاشته و بی اختیار اشک از
چشمانش جاری میشد . گاهی از این وضعیت خود در منزل
خسته شده و با همان حالت غم انگیز از خانه بیرون آمده
و در خیابان قدم میزد و اشخاصی که او را در آنحالت
در خیابان میدیدند همه تصور میکردند که حالت جنونی
در او شروع شده است . گاهی قلم بر میداشت که به
ساباج مکتوب بنویسد چون از دریافت جواب مأیوس
بود باز قلم را زمین میگذاشت . دو روز بهمین طریق
گذشت در حالتیکه هر دقیقه ایندو روز بقدر ساعتها در
نظر هیمس طولانی شده و از تلخ ترین ایام زندگانی او
بشمار میرفت روز سوم درجه احساسات هیمس نسبت به

ساباج بیشتر شدت یافت و تصمیم گرفت بهر قیمتی ممکن است خودش را بساباج برساند و حضوراً در مجلس با او مکالمه کند ولی قبل از اینکه این تصمیم خطرناکش را بموقع اجراء گذارد بنظرش رسید که برای چهارمین مرتبه هم مکتوبی بساباج نوشته و این تصمیم خود را باو اطلاع دهد. از این جهت مکتوب ذیل را برای او نوشت

روحیم . عزیزم :

این چهارمین دفعه است که برای تو مکتوب میفرستم و تا کنون بجوابی از طرف تو نائل نشده ام. یقین دارم اگر تو میدانستی که از این سکوت تو در مقابل مکتوب های من چه بر من میکنند هرگز مکتوب های مرا بیجواب نمیگذاردی زیرا میدانم که قلب تو هم مثل قلب من پر عاطفه است .

عزیزم : محبت تو تمام ذرات روح و قلب مرا تحت تصرف خود در آورده و اختیار اراده من از دستم سلب شده است. یقین بدان که اگر این مکتوب من مثل سه مکتوب قبل بلا جواب بماند من بزودی یا در دارالمجانین یا در قبرستان منزل خواهم کرد ولی قبل از

رفتن بیکی از این دو منزل اگر فرصت بدست آوردم
بهر نحو باشد یکمرتبه برای زیارت تو در محبس خواهم آمد
برای اینکه در آخرین لحظه صورت زیبای تو را دیده
و از زندگانی پر آلام خود را راحت کنم

دیوانه عشق تو . هیمس

هیمس این مکتوب را توسط همان مأمور محبس برای ساج
فرستاد و خیلی تاکید و التماس کرد که بلکه بهر نحوی است جوابی
از ساج برای او دریافت کند. مأمور مزبور مکتوب را
به ساج رسانید. این مکتوب تاثیر مهمی در ساج
نمود و یکمرتبه آنرا خواند و دفعه دوم هم باز آنرا خواند
و سپس آهی از دل کشید و مکتوب مزبور را مثل مکتوب
های سابق پاره کرد و کاغذهای خورد آنرا جمع کرد که
توسط مأمور بخارج بفرستد

چند دقیقه گذشت و ساج در اینمدت تمام در فکر
هیمس بود. بالاخره مأمور محبس را طلبیده و از او
خواهش کرد که اگر ممکن میشود قدری کاغذ و قلم و
دواتی برای او حاضر کند مأمور محبس با کمال میل
این پیشنهاد خانم را قبول کرد و تا شب برای انجام این

امر مهلت خواست و همان شب چند ورق کاغذ و یک مداد
برای خانم در محبس حاضر نمود

خانم مکتوب ذیل را برای همس نوشت :

آقای عزیز :

مکتوب های شما را که برای من فرستاده بودید در
محبس خواندم . من شما را ندیده و نمی‌شناسم ولی مکتوب
های شما بروحشت من افزوده است زیرا تصور میکنم که
اینهم يك رلی است که طبیعت برای اذیت کردن من بازی
میکند . من نمیگویم شما قصد صدمه زدن بمن دارید نه !
من بشما بد بین نیستم بلکه به بخت سیاه خود و به طبیعت
بیرحم که وقتی ناخنش بر حلقوم بد بختی بند شد بسهولت
آنها را نمیکنند بدبین هستم .

شاید شما جز نیکی نیقی برای من نداشته باشید ولی
یقیناً بدون اینکه خودتان ملتفت باشید این نیکی شما بازیکی
از اسباب سیاهروزی من بدبخت خواهد شد .

شالوده زندگانی افراد بشر بر روی بخت و طالع
بنا شده است هر کس بخت و طبیعت با او همراهی
کرده و در میدان مبارزه حیات گوی مظفریت را ربود

میگویند در اثر هوش و تدبیر و شجاعت و لیاقت پیش
رفت نموده در صورتیکه اگر همان شخص بد بخت شده و
روزگار از او رو بر گرداند همه او را نالایق و بیهوش و
ترسو می خوانند.

تا وقتی بخت با چهره خندان بروی ناپلیون نگاه کرده
و روزگار روی مساعدت باین مرد بزرگ نشان میداد همه او
را بزرگترین و متفکرترین و لایقترین رجال دنیا نامیده
و معتقد بودند که ممکن نیست در نقشه ها و تدابیر او اشتباهی
پیدا شود ولی وقتی اقبال از او برگشت و در واترلو شکست
خورد همه می گفتند « ناپلیون بواسطه خبط های زیاد و
تهور و غرور از بین رفت »

تا وقتی دارا پادشاه عظیم الشان ایران با اقبال هم
آغوش بود همه او را مظهر لیاقت و تدبیر دانسته و او امرش
را مثل وحی منزل غیر قابل خدشه تصور میکردند ولی وقتی
روزگار از او رو بر گردانید و در جنگ اسکندر مقدونی
شکست خورد و کشته شده همه میگفتند « دارا لیاقت سلطنت
داری نداشت »

روزگار اخلاق عجیبی دارد که خیلی شبیه به اخلاق

اشخاص عصبانی است . روزگار مثل عصبانیها تندرواست .
وقتی بنای همراهی با کسی داشته باشد بدرجه ای نامحدود
همراهی می کند و وقتی بنای اذیت کردن بدبختی را داشته
باشد آن هم نامحدود است .

روزگار امروز با من بدبخت و سیاهکار بنای عداوت
را گذاشته و با اینکه استخوان مرا از آتش حزن و اندوه
آب کرده باز دست از سرم برنمیدارد و از این جهت است که
من از تمام مظاهر زندگانی وحشت دارم و یکی از اینها
همین اظهار محبت شما است نسبت بمن . بشما توصیه میکنم
که هیچوقت با بدبخت دوستی نکنید زیرا بدبختی مسری
است . من امروز در مخاطر افتاده و بدون گناه محبوس
شده ام ولی شما خود را بدون جهت در خطر گرفتار نکنید
من از این محبت شما میترسم و اگر این محبت
نسبت بمن واقعی است تمنا دارم آنرا ظاهر نکنید و بعد
از این بمن مکتوب ننوشته و بگذارید در این قعر محبس
سیاه با بدبختی و آه و ناله خودم مشغول باشم .

مقهور پنجه طبیعت ساباج

وقتی این مکتوب ساباج به هیمس رسید و آنرا بادقت

تمام خواند يك مرتبه بدنش سرد و اشك در چشمانش جمع شده و مثل اشخاص فرزند مرده سر را در وسط دو زانو گذاشته و بياد بدبختي و بيچارگي ساباج هاي هاي بندي گريستن را گذشت . در همان حالي كه سرش در ميان زانو هایش بود خوابش برد . در خواب ساباج را دید كه آزاد شده و با او ازدواج نموده و بايك ديگر در چمن ناري مشغول گردش و تفریح میباشند . اين خواب شیرين مدتش بزودی سرآمد و وقتی هيمس بيدار شد خود را در کنار اطاق خودش دید باز اندوهش تجديد شده و بالاخره قلم برداشت و مکتوب ذیل را نوشت :

ساباج عزيزم :

خط عزيزت را خواندم و از كلمات شیرين آن محظوظ شدم . آدم مار گزیده از طناب میترسد و بهمين لحاظ تو هم امروز از الفاظ محبت آميز عاشقانه من حق داری وحشت کنی من اين نکته را خوب میدانم و بنا بر اين نبايد کلماتيکه بوی محبت از آنها میاید نسبت بتو اظهار کنم ولی عشق بايد و نبايد نمی فهمد و محبت واقعی با منطق و دليل سروکاری ندارد بتمام مقدسات و بخالق من و تو قسم كه تمام سطور